

نوبارانی^۱

متن کوتاه زیر، در دستنویس $^{۲}Mu_{29}$ ، که مشتمل بر قطعه‌های متنوعی است، می‌آید. برخی از قطعه‌های این دستنویس، از متن هائی شناخته و کهن - چون دینکرد و شایست ناشایست - اخذ گردیده، و برخی نیز انشای نویسندگانی متأخر، با زبانی تازه و تحویل یافته، است. در زبان دیگرگون و جدید آن، ویژگیهای صرفی و نحوی چندی دیده می‌شود که در متون پهلوی کلاسیک معروف و شناخته نیست، و گاه در زبان فارسی نیز مشاهده نمی‌گردد. وجود واژه‌های عربی و نیز برخی خصائص در خط - مانند کوتاه‌نویسی در املاهای کلمات - در آن به چشم می‌خورد که قطعه‌های انشائی این دستنویس را از نوشته‌های اصیل پهلوی متمایز می‌کند. همین قطعات نیز دارای زبانی یکدست و همگون نیستند و برخی تازه‌تر و بعضی کهنه‌تر به نظر می‌رسند.

قطعه زیر، که موضوع آن داستان پیدایش جشن تیرگان است، از نظر زبانی یکی از تازه‌ترین متن‌های کوتاهی بشمار می‌رود که در دستنویس $^{۲}Mu_{29}$ آورده شده است. نیز هر چند که خط آن پهلوی است، دین دبیره - یعنی خط اوستائی - هم گاهی در آن به کار رفته است. این قطعه در دومین بخش از کتاب، که دارای خطی روشن و زیبا است، نوشته شده است. احتمال دارد که تدوین کننده، خود آن را به مناسبت آوردن مطلبی نگاشته باشد، که پیشتر درباره چگونگی بارش باران، از دینکرد نقل کرده است.^۳

اما، همان‌طور که گفتیم، قیام نرسی در واقع به قدرت کرتیر و تئوکراسی او پایان داد و از آن پس تا یک چند سایه آتشگاه از فراز تاج و تخت دور شد. بعد از آن هم خاطره دوران کرتیر چنان فراموش شد که حتی در اوایل دوره اسلام هم وقتی مزدیسنان کتاب پهلوی دینکرد را تدوین می‌کردند، ذکری از نام او در آن کتاب نکردند و در عصری که به خاطر تسامح خویش درخشندگی خاص داشت، کسی را که مظهر تعصب بود و جز تعقیب و آزار مخالفان حاصل دیگری هم عاید آیین زرتشت نکرده بود، در ردیف موبدان و هیربدان بزرگ و نام‌آور دوران گذشته یاد نمودند.^{۱۵}

* * *

تصوّر نمی‌شد که سرگذشت تنسر و کرتیر این چنین به درازا کشد. از این روز کردوتن دیگر از موبدان بزرگ، یعنی آذر پاد ماراسپند، از موبدان بزرگ عهد ساسانی و به وجود آورنده اوستا و آذر فرنیع که در دوره اسلامی می‌زیسته است و صاحب دینکرد است، بماند تا فرصتی دیگر.

۱۵- تاریخ مردم ایران: عبدالحسین زرّین کوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۴۴۰ - ۴۵۰.

پس از آن هم چند بند از وندیداد، در همین موضوع می آید^۳ و چنین به نظر می رسد که هر سه قطعه بهم پیوسته و مربوط است. در این روایت از داستان نوبارانی، از بارش شگفت باران، پس از خشکسالی دیر پای و دشواری، سخن می رود که مایه پدید آمدن جشن تیرگان است. معهذاً، چنان که خواهد آمد، این اسطوره با داستان پیدایش جشن آبانگان - که در آن زوپسر طهماسب باران نومی باراند - درآمیخته است.

از آن جا که زبان این قطعه بسیار تازه و به فارسی کهن نزدیک است، نحو نوشته تقریباً یکسره حفظ گردیده، و واژه ها - گاهی تنها در خط - به فارسی برگردانیده شده است و واژه های افزوده، در () می آید. این کوشش به منظور نگاهداشتن نکته های قابل توجهی است که از نظرگاه تاریخ تحول زبان، در نشر آن وجود دارد. گفتار حاضر به ویژگیهای زبانی و نوشتاری این قطعه نخواهد پرداخت.

(برگردان متن)

چونان پیدا (است) که آن فراسیاگ تور^۱، در (زمان) پادشاهی منوشچهر^۵، به ایران شهر آمد و بر تخت نشست و (ایران را) تابع پادشاهی خود کرد که: از نیاکان، این (سرزمین) جای ما است^۶. چون منوشچهر را از (نظر) لشکر، (با فراسیاگ تاب) هماوردی^۷ نبود، چرا که فراسیاگ تور را «در میان ثلث این زمین»^۸ (سپاه) بود. خود^۹ منوشچهر (به) کوهستان^{۱۰} رفت و آن فراسیاگ تور، به ایران زمین پادشاهی بکرد^{۱۱}.

از آن روز تا هفت سال، باران نبارید. ^{۱۲} فراسیاگ تور از ^{۱۳} ناموس دانان^{۱۴} و منجمان را^{۱۳} پرسید که «باران چرا نبارد؟» منجمان دانست^{۱۵} که از شومی بتر پادشاه^{۱۶}، (باران) نبارد. ایشان در اندیشه^{۱۷} ماند^{۱۸} و (فراسیاگ) همه^{۱۷} را^{۱۹} در زندان کرد.

چون این خبر به شاه منوشچهر رسید، (از آن جای که) خود پاک منش^{۲۰} بود، پیش اورمزد^{۲۱} خدای، با اندیشه نیک ورزیدن^{۲۲}، نماز برد. شاه منوشچهر را از^{۲۳} پاک کرداری^{۲۴}، سپندارمذ^{۲۵} امشاسپند^{۲۶}، از فرموده دادار اورمزد، آگاهی داد (و) فرمود که «تو آن فراسیاگ تور را بگویی که: ای بد کردار، و مهر و دروچی ورزیدار^{۲۷}، چرامردم ایران زمین را رنج می رسانی؟! تو به سرحد توران رو تا باران ببارد. چه که تواز فرموده نیا، پادشاه فریدون^{۲۸}، بیرون^{۲۹} (از) پیمان شدی^{۲۹}. (چون) که شاه فریدون، دوده توران بخش کرده، داده بود و ایران به ما داد و تویرون^{۲۹} (از) پیمان شدی^{۲۹}. از آن شومی گناه تو، باران نمی بارد^{۳۰}. چون (چنین) گفتی^{۳۱}، تو، پادشاه تور حیل^{۳۲} آورد که از بیرون شهر ایران، سرحد من است؛ تا^{۳۱} تو این (چنین) گوی که یک مرد ما است^{۳۳} (که چون) یک تیر از بیرون شهر ایران پرتاب کند، هر جای (که) آن تیر افتد، از آن جای، سرحد تو باشد و آن مرد پاک منش^{۲۰} - (که است) زو^{۳۴} (پسر) طهماسب - را فرمای تا تیر بزند». چون این سخن، شاه منوشچهر از سپندارمذ امشاسپند شنید، به اندیشه فرورفت. سپندارمذ فرمود که «اندیشه مدار (زیرا) که اورمزد خدای، در آن وقت، باد ایزد^{۳۵} را فرموده است (و) آن تیر را به سرحد توران تا جیحون خواهد برد^{۳۷}». این بگفت سپندارمذ (و) پیش ایزد شد^{۳۸}.

چون شاه منوشچهر را از (سوی) اورمزد آگاهی شد^{۳۹}، تا^{۳۲} زو (پسر) طهماسب را بخواند و پیش فراسیاگ تور فرستاد و گوید^{۴۰} که «باران از شومی گناه پیمان شکنی^{۲۹} تو نمی بارد. تو به سرحد توران شوتا

باران باراد و آن تور (چون) جای سرحد پرسد، تو این (چنین) گوی که یک تیر، من از شهر ایران پرتاب کنم، هر جای که (آن) تیر افتد، از آن جای سرحد تو (باشد!)» (زو) چون این سخن از شاه منوشچهر شنید، پیش فراسیابگ تور پیغام آورد^{۴۲} و بفرموده شاه منوشچهر، پیمان گفت^{۴۳}. فراسیابگ تور گمان برد که آن (مرز) نهادن را، منوشچهر شاه، از خردسالی^{۴۴} و ابلهی، (بنا) بر پرتاب تیر گوید.

(فراسیابگ) همان ساعت، پیمان قبول نمود و از ایران بیرون رفت. آن روز، روز تیر^{۴۵} و ماه تیر بود (که فراسیابگ) بیرون رفت. (چنان) چون سپندارمذ گفته بود، (او) دعوی کرد. پس زو (پسر) طهماسب، بفرموده منوشچهر، نام اورمزد بر زبان آورد (و) تیر را از آن جای پرتاب کرد. به حکم اورمزد خدای، آن تیر در ملک توران، تا سرحد جیحون رسید، و در دل فراسیابگ گواه افتاد^{۴۶} که «(اگر) باران نمی بارد، از شومی گناه پیمان شکنی^{۴۸} من (است!)» پس شرمگین شده، برفت و در سرحد توران مقام گرفت.

آن روز، روز یازدهم^{۴۷} و ماه تیر^{۴۸} بود. همان روز، باران بی حد و بی شمار بارید. پس از آن، به روز تیر و ماه تیر، مردمان ایران زمین، جشن^{۴۹} کردن قبول داشتند^{۵۰}.

* * *

(۱) ^{۵۱} نماز برتوای گوسفند^{۵۲}، نماز برتوای گاو^{۵۳} نیک آفریده، نماز برتو که افزون شونده هستی، نماز برتو که بالندگی بخش هستی. نماز برتو که بخشنده بهره به بهترین اشو^{۵۴} و به اشوی نازاده هستی؛ که کشنده جهی^{۵۵} و آشموغ^{۵۶} ناپاک و مردم گناهکار جتار هستی! (۲) فراز آی، ای ابر؛ فراز آی، ای فرابرنده آب، ای فرودارنده آب، ای بردارنده آب؛ با هزار بارش، با بیور بارش؛ (چنین) گویان؛ ای زردشت اشو: زداینده بیماری، زداینده مرگ که از آن جهی است، زداینده درد گنده و آ پگنده^{۵۷}.

(۳) اگر به گاه پسین رنجی رسد، در سپیده دم زوده گردد؛ اگر به سپیده دم رنجی رسد، به شب زوده گردد؛ اگر به شب رنجی رسد، در سپیده دم زوده گردد! باراد بارش تا آب تازه، زمین تازه، گیاه تازه، درمان تازه، درمان بخشی تازه فرا رسد؛ (۴) چون دریای فراخ کرد^{۵۸} را، همه آنها بهم برآمده باشد! تمت، تمام شد^{۵۹}.

* * *

یادداشت ها

۱- این عنوان از کتاب بندهش گرفته شده است. بندهش نام «نوبارانی» را بر باراندگی بزرگی اطلاق می کند که پس از خشکسالی دیر پائنی، در پی سلطه افراسیاب بر ایران، باریده است: «اندر همان هزاره (سوم) منوچهرزاده شد، کین ایرج را خواست. پس افراسیاب آمد و منوچهر را با ایرانیان به پتسخوار گرانند و به بیماری و تنگی و بس مرگ نابود کرد و «فرش» و نوذر، پسران منوچهر را کشت تا به پیوندی (= نسلی) دیگر، ایرانشهر از افراسیاب ستانده شد. چون منوچهر گذشت (= مرد) دیگر بار افراسیاب آمد، بر ایرانشهر بس آشوب و ویرانی کرد، باران را از ایرانشهر بازداشت تا زاب طهماسبان آمد. افراسیاب را بسپوخت (= برانید، دور کرد) و باران آورد که آن را «نوبارانی» خوانند. پس از زاب، دیگر بار، افراسیاب گران بدی به ایرانشهر کرد تا قباد به شاهی نشست» (نقل از اساطیر ایران، از دکتر مهرداد بهار، تهران، ۱۳۵۲، ص ۵ - ۱۰۴).

در بارهٔ سلطهٔ افراسیاب بر ایران و نابردن باران در آن دوره، روایت‌های گوناگونی هست که اغلب در جزئیات با یکدیگر اختلاف دارند. در یادداشت‌های زیر، به برخی از موارد اختلافی که میان روایت دستنویس Mu29 با چند روایت دیگر هست، اشاره خواهد شد.

۲- این دستنویس از سوی مؤسسهٔ آسیایی دانشگاه شیراز، (شمارهٔ ۲۶، از «گنجینهٔ دستنویس‌های پهلوی»)، در سال ۱۳۵۵، به صورت چاپ عکسی انتشار یافته است و این قطعه در صفحهٔ ۱۲۱، سطر اول تا صفحهٔ ۱۲۴، سطر ۸، از متن چاپی آن جای دارد. برای آگاهی بیشتر در بارهٔ این دستنویس، نک. به مقالهٔ یک کتاب تازهٔ پهلوی، به قلم نگارنده، در «پژوهشنامهٔ مؤسسهٔ آسیایی دانشگاه شیراز»، سال چهارم، شمارهٔ اول، بهار ۱۳۵۷.

۳- در دستنویس Mu29، ص ۱۱۷، س ۱۰، تا پایان ص ۱۲۰؛

Madan, D. M., The Pahlavi Dinkard, Bombay, 1911. vol. I, pp. 107-10.

ترجمهٔ بندهای مزبور از وندیداد، در همین گفتار آورده شده است. نک. به یادداشت شمارهٔ ۵۱.

۴- افراسیاب تورانی؛ اوستا: Frarərasyan-، متن: Frāsyāgtūr (دو واژه اغلب متصل بهم نوشته شده است). شهریار اساطیری توران است که با ایرانیان می جنگد و نام وی در ردیف ضحاک می آید. افراسیاب بر ایران فرمانروائی هم می یابد و در زمان سلطهٔ وی، در ایران باران نمی بارد؛ یا آن که وی به جادوئی، باران را از ایرانشهر بازمی دارد. او با آب و آبادانی نسبتی منفی دارد و این رابطه، در ادوار مختلف ادبیات، به انحای گوناگون پدیدار می گردد. در دوران کهن، خصائصی با جنبهٔ کیهانی و مافوق طبیعی به وی نسبت داده می شود و در نوشته‌های متأخرتر، ویژگیهای او، وجهی عادی و بشری به خود می گیرد، و گاهی این صفات شگفت، جادوئی بشمار می رود.

افراسیاب سه بار به دریای فرات خرد می جهد و می کوشد تا فرقهٔ ایرانی را بدست آورد. اما فرقهٔ شناور در آب از وی می گریزد. از این سه گریز، سه دریاچه پدید می آید (زامیاد یشت، بندهای ۵۶ تا ۶۴. ترجمهٔ ابراهیم پورداود، در یشت‌ها. تهران، ۱۳۴۷). از جمله خواص فرقه، یکی آن است که آبادانی، و نیز آب و بارندگی پدید می آورد و افراسیاب که از فرقه بهره ندارد و «دُشفره» است، وجودش مایهٔ بی آبی و بی بارانی و ویرانی می شود.

افراسیاب برادر اغریث یا گوبدشاه است. اغریث ایرانیان را در نبرد یاری می کند (نک. به یادداشت شمارهٔ ۱۱) و به این بهانه، به دست افراسیاب کشته می شود (شاهنامهٔ فردوسی، چاپ مسکو. جلد دوم، ص ۴۱-۴۲). اغریث در روایت بندهش (نک. به اساطیر ایران. ص ۲۱۲)، از جاویدانان است و گوبدشاه خوانده می شود. بنابر روایت مینوی خرد (ترجمهٔ مینوی خرد، از دکتر احمد تقضلی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۸۱)، گوبدشاه همواره بر ساحل دریا می نشیند و ستایش و پرستش می کند تا آنها را از جانوران مودی پاک سازد.

افراسیاب که در برخی از روایات، اغریث را می کشد و با توجه به پیوند اغریث با آنها، با آب دشمنی می ورزد؛ گناه بزرگ دیگری نیز دارد و آن کشتن سیاوش است. سیاوش در اصل، خدائی نباتی و نماد رستن و رشد گیاه و خرمی و سبزی جهان است و کنگلدژ که شهر ساخته او است، سرسبزی جاویدان دارد. افراسیاب سیاوش را سر می بُرد و بر کنگلدژ نیز تسلط می یابد، یعنی خرمی و سرسبزی نباتی را در کام خشکی و ویرانی خویش فرومی برد. پس، افراسیاب که دراصل با آب دشمن است، با گیاه نیز دشمنی می کند. چون سیاوش کشته شد، رستم به کین خواهی او، به توران لشکر می کشد و پس از هفت سال، به ایران بازمی گردد. در پی بازگشت او، افراسیاب پیاپی به ایران هجوم می آورد و ویرانی سخت تاخت و تازش، با خشکی و بی آبی هم همراه است. آن گاه، سروش در رویا بر گودرز پدیدار می شود و به پهلوان فرمان می دهد که فرزند خود، گبور را به توران بفرستد تا کبخسرو جوان را به ایران آورد و وی کین سیاوش را بازستاند (شاهنامه. جلد سوم، ص ۸-۱۹۷). در این رویای صادق، سروش برابر

بران ابرباران نشسته سروش
 بگودرزگفتی که بگشای گوش
 چو خواهی که یابی زتنگی رها
 وزین نامور ترک نراژدها..

سرانجام، افراسیاب به گناه کشتن سیاوش و نیز اغریث و نوذر و دیگر کردارهای بد خویش، به دست کیخسرو به قتل می‌رسد. معذک پیش از این، در گریزهای خویش، در بُن دریاچه خُنجست یا چیچست، پناه می‌گزیاند و به نحوی در آب دریا نهران می‌گردد و از تأثیر تن او، آب تیره می‌شود.

افراسیاب را هوم اسیر می‌کند و به دست کیخسرو می‌سپارد. هوم که در اوستا نام ایزد و نیز نام گیاهی است، در شاهنامه به صورت مردی عابد تجلی می‌نماید (شاهنامه. جلد پنجم، ص ۳۶۶). هوم در اساطیر هند و ایرانی، از یاوران خدای تندرو باران است. وی که در اساطیر هندی، سومه -soma نام دارد، ایندیره -indra، خدای تندرو باران را، در جنگ با ورتره -vrtra یاری می‌دهد. ورتره **گاوهای ابرباران** را مجبوس می‌سازد و ایندیره با یآوری سومه، او را می‌کشد و ابرهای باران را رها می‌کند. چنین است که از نبرد اساطیری برای آوردن باران و آزاد ساختن ابرهای بارانی از چنگ دیو خشکی، بهری نیز به افراسیاب بازمی‌گردد و او در هیأت شخصیتی اساطیری که بازدارنده باران و آورنده خشکی و ویرانی است، جلوه می‌کند.

۵- منوچهر؛ در شاهنامه وی با ستاندن کین ایرج، دیرزمانی با اقتدارشاهی می‌کند و با مرگ طبیعی دزمی گذرد. نبرد سهمگین افراسیاب، در عهد نوذر، فرزند منوچهر روی می‌دهد. افراسیاب نوذر را در دهستان، به محاصره می‌افکند و او را اسیر می‌کند و می‌کشد (شاهنامه. جلد دوم، ص ۱۲ به بعد).

۶- فریدون جهان را بخش می‌کند و به سه فرزند خود می‌سپارد: روم را به سلم و توران را به تور و ایران را به ایرج می‌بخشد. تجاوز از مرزی که او میان کشورها نهاده است، گناهی نابخشودنی است. ایرانیان معمولاً در برابر تجاوز بیگانگان از آن مرز دفاع می‌کنند، مگر در مواردی نادر که خود از آن می‌گذرند (نک. به اساطیر ایران، ص ۱۵۱-۱۵۲، نقل از گزیده‌های زاداسپر).

۷- قدرت مقابل، طاقت نبرد.

۸- ترجمه از عبارت اوستائی *maδəma θrišve arəhā zəmə*: که منقول است از یسن ۱۱، بند ۷: «(هوم) به بند بست افراسیاب زیانکار تورانی را که در میان ثلث این زمین، در میان دیوار آهنین احاطه شده بود» (ترجمه پورداود: یسنا، تهران، ۱۳۴۰، جلد اول، ص ۱۸۰). *θrišva-* یعنی ثلث و منظور از آن «روزی زمین» است. در فروردین یشت، بند ۲، می‌آید: «آسمان بر روی ثلث درخشان است»، یعنی «زمین». این اصطلاح ناشی از آن است که زمین سه طبقه دارد و طبقه سوم که ثلث زمین است، «روی زمین» بشمار می‌رود (نک. به همان جا).

۹- متن: به زائد.

۱۰- در شاهنامه، افراسیاب نوذر را در دهستان به محاصره می‌اندازد، تاریخ بلعمی در محاصره افتادن منوچهر را شرح می‌دهد: «(افراسیاب) سپاه بسیار بکشید و بحرب منوچهر آمد و منوچهر باوی حرب کرد و خود چند بار منوچهر را بشکست و او را اندر زمین طبرستان بحصار کرد و...» (تاریخ بلعمی، به تصحیح ملک الشعراء بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۴۱، ص ۳۴۶). قول زین الاخبار (ابوسعید عبدالحی گردیزی، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷، ص ۷) در این باره چنین است:

«چون هفتاد سال از ملک منوچهر بگذشت، افراسیاب بن بوشنگ بیرون آمد و حرب کرد و منوچهر را اندر کوههای طبرستان بحصار کرد و پادشاهی او بگرفت و دوازده سال او داشت تا از وی بازستد و میان ایران و توران حد نهاد.»

۱۱- در بند هش، افراسیاب یک بار در زمان منوچهر بر ایران سلطه می یابد و باردیگر، پس از مرگ وی، در ایران آشوب و ویرانی می کند و باران را از ایران شهر بازمی دارد (نک. به یادداشت شماره یک). در تاریخ بلعمی، افراسیاب یک بار منوچهر را در طبرستان به محاصره می اندازد. وی ده سال در شهر آمل با آسایش بسر می برد و پس از آن، آشتی پیش می آید. آرش تیری می افکند تا مرز ایران و توران معین گردد (تاریخ بلعمی، ص ۹-۳۴۵). باردیگر، بعد از مرگ منوچهر و در خردسالی زو، افراسیاب بر ایران سلطه می یابد و چون زو به سن رشد رسید، افراسیاب را از ایران می راند، به روز آبان از آبان ماه (همان کتاب، ص ۵۲۱؛ نیز نک. به یادداشت شماره ۳۴).

در شاهنامه، پس از مرگ منوچهر، افراسیاب به ایران حمله می برد و نوذر را محاصره می کند و می کشد و سپاه ایران اسیر می ماند. با کمک اغریث و با یآوری زال، ایرانیان آزاد می گردند. در پی آن، زو به شاهی برداشته می شود و بر اثر خشکسالی، دولشگر به آشتی روی می آورند و چون آشتی برقرار شد، باران می بارد. پس از او، چون فرزندش، گرشاسب، بشاهی نشست، باز حمله تورانیان سر می گیرد. آن گاه رستم قدم به میدان می گذارد و دست بیگانگان را از کشور کوتاه می کند. معهذ، بعد از قتل سیاوش و پیش از آمدن کیخسرو به ایران، باز هجوم و ویرانی افراسیاب و بی بارانی و خشکی پدیدار می شود.

از سلطه افراسیاب بر ایران، بار دیگر، به صورتی دیگر نیز سخن می رود. بنا بر قول بندهش (در اساطیر ایران، ص ۱۰۴)، چون کاوس در هاماوران به بند بود، زین گاو تازی، که زهر در چشم داشت و مردم را با نگاه کردن می کشت، به ایران آمد. مردم ایران افراسیاب را فراخواندند و وی را در ایران بشاهی برداشتند. افراسیاب زین گاو را کشت، اما ایران را نیز ویران ساخت. پس، رستم افراسیاب را از کشور ایران براند، در شاهنامه نیز اشاره مختصری به این امر هست (نک. به اساطیر ایران، ص ۱۱۱، یادداشت شماره ۹). در اوستا، از کشته شدن زنگیاب به دست افراسیاب، یاد شده است (زامیادیش، بند ۹۳). بنا بر مندرجات گزیده های زاداسپریم، در زمان منوچهر افراسیاب آب را از ایران شهر بازداشت (نک. به یادداشت شماره ۲۵).

۱۲- چنان که گذشت، در روایات گوناگون، سلطه افراسیاب بر ایران موجب بی بارانی و خشکی است. این خاصیت اساطیری باید به شخصیت کیهانی افراسیاب، در اعصار عتیق بازگردد. در دوران بعدی، شکل تطوریافته و صورت جدیدی از آن، افراسیاب را به شاهی بی قره و «دشفره» بدل می کند که سلطه شوم او ریزش باران را بازمی دارد، و چون شوم است، برکت و بارندگی را از میان می برد. معهذ، چنان که در متن زبرنوشته دیده می شود - گناه، و به ویژه گناه نسبت به ایزدمهر، که پیمان شکنی یکی از آن ها است -، مایه بازداشتن بارندگی است. شخص گناهکار، از کاستاران باران است و باران را می کاهد (نک. به یادداشت شماره ۳۰).

۱۳- مانند متن.

۱۴- متن: nāmūs-dānāyān؛ یعنی دانندگان قانون جهان و ناموس آفرینش و طبیعت.

۱۵- مانند متن؛ یعنی دریافتند.

۱۶- شاید: شومی پادشاه بشر.

۱۷- متن: *hilay, hamay, andēšay*، و... .

۱۸- شاید: افراسیاب از ایشان در اندیشه ماند و همه را در زندان کرد.

۱۹- متن: *ne*.

۲۰- متن: *axw-mēnišn*؛ شاید: یزدانشناس، کسی که پیوسته خدا را در نظر دارد.

۲۱- خداوند.

۲۲- متن: *humat warzīdārīy*؛ یعنی ورزیدن اندیشه نیک، با صفای دل و اندیشه پاک.

۲۳- به سبب.

۲۴- متن: *axw-kirdārīy*؛ یعنی کردار نیک و ثواب.

۲۵- یکی از امشاسپندان که فرشته موکل زمین نیز هست. پدیدار گشتن وی در داستان نوبارانی، بدان سبب است که رعایت حدود و مرزهای شناخته و معین کشورهای جهان و سرزمینهای گوناگون، به زمین و فرشته موکل آن نیز بازمی گردد. فریدون، نیای بزرگ، مرزی میان کشورها نهاده است که ارزش سنتی دارد. به این اعتبار، مقدس شمرده می شود و شکستن آن مرز، مایه آزردن سپندارمذ و آزار زمین می گردد. به ویژه آن که بودن افراسیاب گناهکار، در سرزمین خجسته ایران، زمین و فرشته موکل آن را بیشتر زیان می رساند، و حمل شومی وی، در مکان مقدس دشوارتر است. در گزیده های زاداسپرم، تجلی فرشته بر منوچهر، چنین وصف می شود: «پیدائی دین بر سپندارمذ بدان گاه بود که افراسیاب آب را از ایرانشهر بازداشت و برای بازآوردن آب، (سپندارمذ) کنیزوار (=بسان دوشیزگان) به خانه منوچهر، دهد (=شاه) ایرانشهر، که پاسخگوی انیران (=بیگانگان) بود، پیدا آمد. اوروشن جامه ای پوشیده بود که به همه سوی به درازای یک «هاسر» که هست همانند فرستگی دو، فروغ همی افکند. اوزرین کستی (=کمر بند مقدس دینی) را، که خود دین مزدیستان بود، بر میان بسته بود...» (اساطیر ایران، ص ۱۴۹).

۲۶- اوستا: *aməša. spənta-*؛ یعنی، بی مرگ افزاینده و جاویدان مقدس. این نام برشش یا هفت فرشته و ملک مقرب اطلاق می گردد.

۲۷- متن: *mihrodrujīy warzīdār*؛ یعنی، ورزنده مهر دروجی و مرتکب پیمان شکنی، پیمان شکن و مرتکب گناه در برابر ایزد مهر که نگاهبان پیمان و عهد است.

۲۸- فریدون که جهان را به سه کشور ایران و توران و روم تقسیم می کند، در افسانه های کهن، نیای شاهان جهان است. اینان همه از بازماندگان سه فرزند او هستند و بنابراین، فریدون هم نیای منوچهر است و هم نیای افراسیاب.

۲۹- متن: *bē paymān*؛ یعنی، بیرون از پیمان، متجاوز از عهد، پیمان شکن. رویهمرفته: *bē paymān šudē*؛ یعنی، «از عهد و پیمان تجاوز کردی» و *bē paymānīy*؛ یعنی، پیمان شکنی.

۳۰- چگونگی رفتار و صفات آدمی بر بارش باران تأثیر می گذارد و کردار و خوی بد، موجب بی بارانی و خشکسالی می شود. مثلاً مرد خسیس وزن بی شیر بدچشم و داوری که با دروغ داوری می کند، چون بر ایر بنگرند، از باران می کاهند (دستنویس Mu29، ص ۱۱۹، س ۵-۱۴؛ به نقل از دینکرد: در چاپ مدن، ص

۱۰۹، ۷-۶). یکی از گناهانی که باران را نابود می‌سازد و خشکی پدید می‌آورد، پیمان شکنی و تجاوز از عهد است. نک. به یادداشت شماره ۱۲.

۳۱- متن: گفت.

۳۲- یعنی: پس.

۳۳- یعنی: یک مرد از کسان ما هست که...

۳۴- زو پسر طهماسب، که شکل دیگر نامش زاب طهماسبان است، در این روایت قهرمان داستان تیراندازی معروفی قرار گرفته است که به آرش کمانگیر انتساب دارد. تیراندازی آرش به جشن تیرگان، و نوبارانی زو به جشن آبانگان بازمی‌گردد. معهدا، در روایت دستنویس Muzg، این دو داستان اختلاط یافته است: زو پهلوانی پارسا است و در عهد منوچهر بسر می‌برد. این قول هم با نقل بندهش از داستان نوبارانی (نک. به یادداشت شماره یک)، و هم با روایاتی دیگر متفاوت است، و ادغام و شکستگی آن، شاید ناشی از تازگی نوشته و تنگدستی راوی در رجوع به منابع کهن باشد. احتمال دیگر آن است که روایتی دیرین در آن حفظ شده باشد.

در شاهنامه، «زو پورطهماسب»، شاهی است که پس از دوران فترت، و در پی قتل نودر، بر تخت می‌نشیند (شاهنامه، جلد دوم، ص ۴۳). بسیاری دیگر از روایات نیز او را شاه می‌خوانند (مثلاً، زین الاخبار، ص ۸؛ و تاریخ بلعمی، ص ۳-۵۲۱) و گرشاسب که در شاهنامه فرزند او است، گاهی به صورت وزیر (تاریخ بلعمی، ص ۵۲۳)، یا پهلوانی سرکش (زین الاخبار، ص ۸)، با وی در فرمانروائی شریک است.

تاریخ بلعمی دو داستان تیراندازی آرش و نوبارانی زو را پیامد دو سلطه متواتر افراسیاب بر ایران می‌شمارد: یکی در عهد منوچهرشاه و دیگری پس از مرگ وی (نک. به یادداشت شماره ۱۱). بار اول تیراندازی آرش و بار دیگر مقاومت زو، افراسیاب را از ایران می‌راند و موجب بازندگی می‌شود. سلطه دوم چنین وصف می‌گردد: «و چون منوچهر بمرد زو خرد بود، و هنوز ملک را نشایست، او را بملک بنشانند و او ملک نتوانست داشتن و افراسیاب ملک ترک... پیامد و ملک بگرفت و برایشان جورها کرد و رسمهای منوچهر همه بگردانید از عدل و داد، و شهرها همه خراب کرد، و آنها همه خشک شد. و پنج سال بود و قحط برایشان افتاد و عجم مانده شدند و اندرستم و جور افراسیاب و آن قحط دوازده سال بماند. پس از آن زو بن طهماسب بیرون آمد و سپاه برویعت کردند و با افراسیاب حرب کردند... و آن روز که افراسیاب را هزیمت کردند و او را از ایران بیرون کردند... آبانماه بود و آبان روز. عجم آن روز چون عیدی دارند و چون روز مهرگان و تا امروز همچنان می‌دارند... و این زو بایستاد و آبادانی کرد و هر جای که افراسیاب بیران کرده بود او آبادان کرد، و جوهای آب بگشاد و مردمان را کشت و ورز فرمود کردن...» (ص ۵۲۱).

باران آوردن زو، که بندهش آن را «نوبارانی» می‌خواند (نک. به یادداشت شماره یک)، در شاهنامه نیز وصف می‌گردد: چون زو بساهی نشست، دو سپاه بجان آمده از تنگی و سختی، آشتی کردند. پس باران بارید:

پُر از غلغل رعد شد کوهسار
پُر از غلغل رعد شد کوهسار
زمین شد پُر از رنگ و بوی و نگار
پُر از چشمه و باغ و آب روان
جهان چون عروسی رسیده جوان

چو مردم ندارد نهاد پلنگ نگرده زسانه بر وتار و تنگ
(شاهنامه. جلد دوم، ص ۴۵)

منابع دیگری نیز از پیوند جشن آبانگان با زو پسر طهماسب یاد می‌کنند (مثلاً، زین الاخبار، ص ۲۴۴ و نیز آثار الباقیه. ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۹۳)، و تیراندازی شگفت آرش را با تعیین مرز ایران و توران، و جشن تیرگان منسوب می‌دارند. تاریخ بلعمی می‌گوید: «... هر دو ملک و هر دو سپاه این اتفاق بیستند و صلح نامه بنبشتند چنین، منوچهر مردی قوی بنگرید اندر همه سپاه خویش. نام او آرش بود که بر زمین ازو تیرانداز تر مردی نبود و قوی تر، و را بفرمود که بر سر کوه دماوند شو، و آن کوهی است که بهیچ شهر کوه بلندتر از آن نیست. بفرمود که بر سر آن کوه شو و آن تیر بینداز بهمه نیروی خویش تا خود کجا افتد، و او از سر آن کوه تیر بینداخت بهمه نیروی خویش، تیر از همه زمین طبرستان و زمین گرگان و زمین نشابور و از سرخس و همه بیابان مرو بگذشت و براست جیحون افتاد» (ص ۸ - ۳۴۷). **مجمّل التواریخ** نیز از آرش «شواتیر» و تیراندازی وی یاد می‌کند (**مجمّل التواریخ و القصص**، به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۸، ص ۹۰ و ۴۳).

همین تیراندازی مایه پیدایش جشن تیرگان نیز هست: «تیرگان سیزدهم ماه تیر موافق ماهست، و این آن روز بود، که آرش تیر انداخت اندران وقت که میان منوچهر و افراسیاب صلح افتاد و منوچهر را گفت هرجا که تیر تو برسد از آن تو باشد. پس آرش تیر بینداخت از کوه رویان و آن تیر اندر کوهی افتاد میانه فرغانه و طخارستان و آن تیر روز دیگر بدین کوه رسید و مغان دیگر روز جشن کنند و گویند دیگر اینجا رسید.» (زین الاخبار، ص ۲۴۳).

ابوریحان بیرونی، در آثار الباقیه، همین داستان تیراندازی آرش را به روز تیر از ماه تیر، می‌آورد و می‌گوید که آرش از کوه رویان تیری افکند و آن تیر به اقصای خراسان، که میان فرغانه و طبرستان است، بر درخت گردوی عظیمی نشست و با این تیراندازی، مرز ایران و توران تعیین شد. آرش پارسا و نیرومند بود و تن خود را برهنه نشان داد تا بدانند که تندرست است. چون تیر را با همه توان خود پرتاب کرد، پاره پاره شد. خداوند باد را فرمود تا تیر را بدان جای دوردست برساند (ترجمه آثار الباقیه، ص ۸ - ۲۸۷).

در اوستا، تشر نام ستاره درخشان و فرهمندی است که آورنده باران است. در تیر یشت، بند ۶، می‌آید: «تشر ستاره درخشان و فرهمند را می‌ستائیم که تند بسوی دریای فراخ کرد تازد مانند آن تیر در هوا پَران که آرش تیرانداز بهترین تیرانداز آریائی از کوه ائیر یوخشوت (airyō . xšūθa-) بسوی کوه خوانونت (x^hanvant) انداخت» (نقل از ترجمه پورداود).

شاهنامه که هم قهرمانی های شگرف را به رستم اختصاص می‌دهد و هم احتمالاً از رده دیگری از منابع و مآخذ استفاده کرده، که فاقد اسطوره تیراندازی آرش بوده است، از داستان این تیراندازی یادی نمی‌کند.

برای آگاهی بیشتر، نک. به یشت ها، جلد اول، مقاله تشر، ص ۳۲۴ به بعد؛ و حماسه سرانی در ایران، از دکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲ - ۴۸۰ - ۹۱ - ۵۸۸.

۳۵ - متن: i

۳۶- باد نام فرشته موکل بر روز بیست و دوم ماه نیز هست. ایزدان، یعنی فرشتگان زرتشتی، برخی مینوی هستند و تنها در عالم معنی وجود دارند، مانند سروش ایزد، که نماد و مظهر فرمانبرداری از خداوند است. حضور برخی دیگر از ایزدان، در گیتی نیز مشهود است - مانند آذر و خورشید - که در عین مینوی بودن، ایزدان گیتی هم هستند. باد از ایزدان گیتی است.

۳۷- درباره کوهی که تیر از آن جا افکنده می شود، و نیز جائی که تیر بر آن می نشیند، در روایات گوناگون، اختلاف وجود دارد. (نک. به یادداشت شماره ۳۴).

۳۸- متن: saw-، یعنی: نزد او مزد رفت.

۳۹- خبر آمد.

۴۰- اختلاف زمان در افعال به جهت نقل قول است.

۴۱- یعنی: برو.

۴۲- زمان حال؛ تغییر زمان در دو فعل، به علت نقل قول است.

۴۳- یعنی: پیمان را بیان کرد، چگونگی پیمان را گفت.

۴۴- در تاریخ بلعمی، افراسیاب هنگامی به ایران لشکر کشی می کند که زو طفل خردسالی است (ص ۵۲۱، س ۳-۱؛ نک. به یادداشت شماره ۳۴).

۴۵- نام روز سیزدهم از هرماه و نام ایزدشتر، آورنده باران. درباره مراسم جشن تیرگان، زین الاخبار می گوید: «و اندر تیرگان پارسیان غسل کنند و سفالینها و آتشدانها بشکنند و چنین گویند که مردمان اندرین روز از حصار افراسیاب برستند، و هرکسی بسر کار خویش شدند، و هم اندرین ایام گندم با میوه بپزند و بخورند و گویند: اندران وقت همه گندم بختند و خوردند، که آرد نتوانستند کرد. زیرا که همه اندر حصار بودند»... (ص ۲۴۳). آثارالباقیه همه رسمهای مزبور را می آورد (ص ۹-۲۸۸) و نیز یاد می کند که اهل آمل در این روز، به دریای خزر می روند و همه روز را آب بازی می کنند.

امروزه تیرگان جشن آب بازی است و در آن روز، مردم بر یکدیگر آب می پاشند. فال کوزه می گیرند و از کوبیده تخم خرفه، شربت خاصی می سازند. زوجهای جوان برای یکدیگر جشنی می برند و نیز از درگذشتگان یاد می شود.

۴۶- یعنی: دردل دانست، به او الهام شد؛ این تعبیر در زبان دری زرتشتی نیز هست.

۴۷- تیر، روز سیزدهم و باد، نام روز بیست و دوم ماه است. از جمله مراسم متداول در جشن تیرگان، بستن تیر و باد بود. در روز تیر، رشته های رنگارنگ ابریشم، با هفت رنگ رنگین کمان، بر مچ دست می بستند و در روز باد آن را می گشودند و بر باد می دادند.

۴۸- تیر در معنای فصل پائیز و خزان نیز هست. در قدیم تیرماه به پائیزی افتاد و بر این اساس، جشن تیرگان آغاز بارش پائیزی می شود. هرگاه تیرماه را با تابستان مصادف بگیریم، شگفتی باریدن باران بسیار، در ماه تیر، که ماه گرما و خشکی است، وجود اسطوره را توجیه می کند.

۴۹- شاید: جشن = jašan؛ جشن خوانی، یعنی خواندن اوستا در جشنها، با مراسم خاصی.

۵۰- یعنی: پذیرفتند و آن را اجرا کردند.

۵۱- آغاز متن اوستائی؛ فرگرد بیست و یکم و ندیداد، بند اول تا جمله اول از بند چهارم (ص ۱۲۴، س ۸ تا

ص ۱۲۵، س ۷، از دستنویس Mu29). این قطعه شاید با نیایش در جشن تیرگان مربوط بوده است. برگردان حاضر، از روی ترجمه دارمستتر برداشته شده است:

Darmesteter, I., The Zend-Avesta, Part 1., The Vendidad, in Sacred Books of the East. Delhi, 1969. vol. IV, pp. 224-5.

۵۲- اوستا: gao. spenta؛ یعنی جانور نیک و حیوان افزاینده یا مقدس. منظور از آن، هر جانور نیک و هر حیوان سودمندی است؛ یعنی: درود بر توای جانور سودمند.

۵۳- اوستا: gaos. huda؛ یعنی، جانور نیک و حیوانی که بنیکی آفریده شده و سودمند است.

۵۴- پارسا و پرهیزگار؛ منظور از بهترین اشو، زرتشت و منظور از اشوی نازاده، سوشیانس و موعود دین زرتشتی است.

۵۵- ماده دیوی بدکاره.

۵۶- از دین برگشته، ملحد.

۵۷- نام بیماری است. باران در اوستا، با صفت «بیماری زدا و درمان بخش» می آید. این ویژگی از خاصیت پاک کنندگی آب و طراوت بخش بودن باران ناشی می شود. بیماری زدائی و درمان بخشی، خود مفهومی یکپارچه و کلی است. همچنان که بنا بر تجربه، وجود رطوبت در هوا، گزش پشه را تخفیف می دهد - و پس می تواند زهر حشرات موذی و زیان آنها را بکاهد - در موارد دیگر هم درمان بخش وزداینده درد و بدی خوانده می شود. در اساطیر هند و ایرانی، قطره باران به قطره هوم فشرده و عصاره گیاه هوم تشبیه می گردد. چون هوم گیاه درمان بخش و دارو درمان، و نیز سرور و نماد همه گیاهان است، و دارو از گیاه می آید؛ پس باران نیز چون هوم، درمان بخش تلقی می گردد. در اوستا، آب نیز خود پاک کننده و درمان بخش است (تیریشنت، بند ۴۷).

۵۸- دریائی اساطیری است که پیرامون زمین را فرا گرفته، و همه آنها از آن می آیند و به آن بازمی گردند. در تیریشنت، بویژه از این دریا یاد می شود. نیز نک. به اساطیر ایران، ص ۷-۳۶.

۵۹- با خط فارسی، در ص ۱۲۵، س ۷، نوشته شده است.

ژدهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رمان گلگونه انسانی

گلگونه مرد

چون شد آن حلاج برداره، آن زمان	جزا نا الحق می نرفتش بر زبان
چون زبان او همی نشناختند	چار دست و پای او انداختند
زرد شد چون ریخت از وی خون بسی	سرخ کی ماند در آن حالت کسی؟
زود درمالسید آن خورشید راه	دست بُبریده به روی همچو ماه
گفت: چون گلگونه مرد است خون	روی از گلگونه تر کردم کنون

عطار